

که بتواند به همه ابعاد انسانی در همه جوامع و در همه ضرورت‌ها توجه داشته باشد، وجود دارد یا نه؟ بسیاری از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان به این توجه دارند که شما در ساختارهای اجتماعی خودتان محاط هستید و بر اساس آن فضا به مسائلی می‌پردازید که ممکن است در آن غالب وجود و معنا داشته باشد، ولی در غالب دیگری الزاماً ضرورت معنایی نخواهد داشت. طنز تلخ این است که بعضی وقت‌ها عدم شناخت این قضیه باعث می‌شود که کسی مثل فوکو و دریدا که در بستر دیگری تجربه زیستی داشته‌اند، از لحاظ پدیدارشناختی، بسترهای معرفت‌شناختی و وجودشناختی او متفاوت بوده است، وارد فضای بومی و محلی ما شود، به عنوان ابزاری له و یا علیه کسانی یا چیزهایی! به نظرم امروز اگر خود آن‌ها به اینجا بیایند، از این موضوع تعجب می‌کنند. مثلاً گرمای این اتاق متناسب با فضای این اتاق و همین خانه است ولی اگر شما بخواهید بر این اساس درباره دستگاه تهویه خانه

همسایه قضاوت کنید، قضاوت خیلی نامناسبی خواهد بود.

مسئله دیگر اینکه الگو و مدل اگر صرفاً به واسطه تجویزهای کلان و کلی ارائه شود، شاید در بستر عمل به جایی نرسد؛ چون در بستر عملی مؤلفه‌های بومی و محلی را بر اساس ارتباط عمیق و تعامل مبتنی بر قواعد فهم ایجاد نکرده‌ایم. چیزهایی کلی گفته‌ایم که بحث‌های انتزاعی و تجریدی است اما در میدان عمل اصلاً نمی‌تواند تشخیصی باشد که به حل مسئله کمک کند. حتی ممکن است تجویز قبل تشخیص باشد. درست مثل پزشکی که هنوز شما را معاینه نکرده و زود برای شما عینک سفارش می‌دهد. شما عینک را به چشم می‌زنید و می‌گویید که چشم‌هایم جایی را نمی‌بیند اما دکتر می‌گوید که امیدوار باش، خواهی دید. وقتی پزشکی قبل از اینکه تشخیص بدهد، تجویز می‌کند، کلیت نظام تشخیصی-تجویزی او برای شما زیر سؤال خواهد رفت.

اینکه بتوانیم در عمل تشخیص را در بستر و زمینه درستی مشخص کنیم و از دل آن تشخیص بتوانیم مسئله‌ای را در بیاوریم و حل کنیم، بسیار مهم است. حتی در فقه وقتی از اجتهاد صحبت می‌کنیم، باید بسترها و زمینه‌ها را بشناسیم تا درست تشخیص بدهیم و بعد هم تجویز موثر و مفید داشته باشیم. نگاه عمیق فقهی نیازمند این است که چارچوب‌ها و بسترها را در حوزه خاص خودش بشناسد و حتی در آن حوزه به تعامل بپردازد. البته باز هم نمی‌تواند حالت تجویزکننده محض را داشته باشد؛ چون پیچیدگی‌های حوزه‌های انسانی و شناختی فراتر از آن است. در روان‌شناسی مذاکره الآن یکی از موضوعات تحقیق، عواملی است که مانع مذاکره بین چین و اروپا شده است. در واقع یک‌سری سوءبرداشت‌های فرهنگی است که به پیچیدگی‌های خاص هر کشور برمی‌گردد. از لحاظ روان‌شناسی فرهنگی ما یک فرهنگ (Low Context) داریم و یک فرهنگ (High Context).

در فرهنگ‌هایی که «های کانتکست» هستند، صراحت لهجه کمتر وجود دارد. در فرهنگ‌هایی که «لو کانتکست» هستند، صراحت لهجه خیلی غالب است. مثلاً در کشورهای اسکانندیناوی که فرهنگ «لو کانتکست» هستند، اگر کسی یک لیوان آب بخواهد، می‌گوید که لطفاً یک لیوان آب به من بدهید اما در فرهنگ‌های «های کانتکست» مثل کشورهای خاورمیانه، کسی که آب می‌خواهد الزاماً آن را به‌طور صریح مطرح نمی‌کند. اول می‌گوید دو سوم وزن بدن را آب تشکیل داده، بعد راجع به این صحبت کند که و جعلنا من الماء کل شیء حی و... تا در لایه هفتم بتواند منظور خود را در خواست یک لیوان آب است، برساند. این تفاوت‌ها باید درک شوند و بر اساس آن‌ها شناخت و بعد هم الگوسازی صورت بگیرد.

مأنوس پدیده‌ها، چهره نامأنوس را هم بفهمند؛ کسانی که بتوانند در کنار سیطره آشناها، یک وجه ناآشنا را درک کنند؛ بتوانند در کنار فعلیت‌ها به قوه‌ها نگاه کنند، به اینکه غیر از آنچه هست، چه می‌تواند باشد؛ بنابراین چنین افرادی باید بتوانند در طرح‌واره‌های ذهنی خود، بین قضایایی که مطلق هستند با قضایای مشروط، تمیز و تشخیص بدهند.

دیگر اینکه بتوانند «اهل بازنگری در زمینه خودباختگی» و مغبون شدن از دیگران باشند و در کنار ناظر بودن، بتوانند به عاملیت هم نگاهی بکنند. بعضی وقت‌ها ما فقط از منظر ناظر نگاه می‌کنیم. باید پرسشگر و آفریننده بود. در بسیاری از موارد، مردم می‌گویند که محققان می‌گویند، دیگر شما چه می‌گویید؟ پزشک این‌طور می‌گوید، مهندس این‌طور می‌گوید، پژوهشگر این‌طور می‌گوید و... و همین باعث می‌شود که طرف ساکت شود. اما فرد باید بتواند غیر از نگاه ناظر، نگاه عامل هم داشته باشد. یکی از زیبایی‌های اسلام این است که نگاه عاملیت را با نگاه ناظر در یک گفت‌وگوی عمیق نشان می‌دهد. از وصیت‌های حضرت امیرالمومنین (ع) به مالک‌اشتر این است که سعی کن در این فضا توانی با عامل‌ها هم آشنا باشی و صرفاً بر اساس نگاه ناظر جلو نروی. خودشان هم در عمل این را نشان می‌دهند. عامل بعدی این است که افرادی باشند «آشنا با زیرساخت‌های عاطفی و غیرهسته‌ای» و حاشیه‌ای و زیرساخت‌های روان‌شناختی قضایا. یعنی صرفاً در حوزه‌های مربوط به جنبه‌های شناختی سیر نکنند؛ اگر مدل‌هایی که تهیه می‌کنند، صرفاً مدل‌های شناختی محض باشند، در مدل‌های اجتماعی و هیجانی و عاطفی ممکن است دچار لغزش و کاستی شود. همان‌طور که وقتی برای یادگیری چیزی برنامه‌ریزی آموزشی می‌کنید، اگر فقط روی مدل شناختی تمرکز داشته باشید، در عمل خیلی از موفقیت‌ها صورت نمی‌گیرد. چون توجه ندارید بچه‌ای که در حال یادگیری است، بایستی از لحاظ عاطفی و هیجانی نیز در آن فضا قرار بگیرد. از لحاظ اجتماعی هم باید مسائل را در نظر بگیرید، صرفاً این نیست که از جنبه شناختی به پردازش اطلاعات نگاه کنید.

مسئله دیگری که خیلی نقش ایفا می‌کند بحث «تجربه اصالت‌ها» است. فردی که می‌خواهد در آن فضا حرکت کند، تا چه اندازه اصالت‌ها را تجربه می‌کند؟ یعنی سبک زندگی اصلی که بر اساس آن، این مفاهیم معنا دارد. این نکته مهمی است؛ چون به هر میزان که اصالت خدشه‌دار شود، آدم‌ها تصنعی عمل می‌کنند و نتیجه این می‌شود که شاید چیزهایی بگویند اما در میدان عمل اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند؛ چون اصیلانه وارد آن نشده‌اند. اگر مرحوم علامه امینی با الغدیر حرکت زیبایی را ایجاد می‌کند، به این دلیل است که در تجربه زیستی خودش با این موضوع ارتباط دارد و چنین نیست که در زمینه‌ای فقط از جهت شناختی جلو رفته باشد.

آیا احساس نیاز به الگو و مدل، در جوامع

مختلف یکسان است یا نه؟ یا چیزهای

دیگری در آن اثر می‌گذارد؟

در بحث مدل و الگو باید آیش‌خورهای معرفت‌شناختی و وجودشناختی مشخص باشد؛ مثلاً یکی از بحث‌هایی که در روان‌شناسی محله در ۱۲ سال گذشته انجام شده این است: نگاه می‌کند به عناصری که در بسترهای محلی خودشان را نشان می‌دهند. صرف اینکه روایت‌های کلان را بخواهید برای همه‌جا بر اساس یک‌سری کلیات تعیین نکنید، اصلاً معنا و مفهوم نخواهد داشت. اینجاست که خود الگو و مدل از چند منظر می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد: آیا بر اساس معرفت انسانی، نه معرفت مبتنی بر وحی امکان تهیه مدلی

روان‌شناسی بومی مطرح می‌کند که برای فهم مفاهیم روان‌شناختی متناسب با حوزه‌ها و بسترهای گوناگون، نیازمند این هستیم که منظرها را بشناسیم. چه بسا در آن منظرها یک‌سری روش‌های دیگر خواهناخواه به صورت مستقل مطرح شوند و «رویش روش‌ها» رخ دهد.